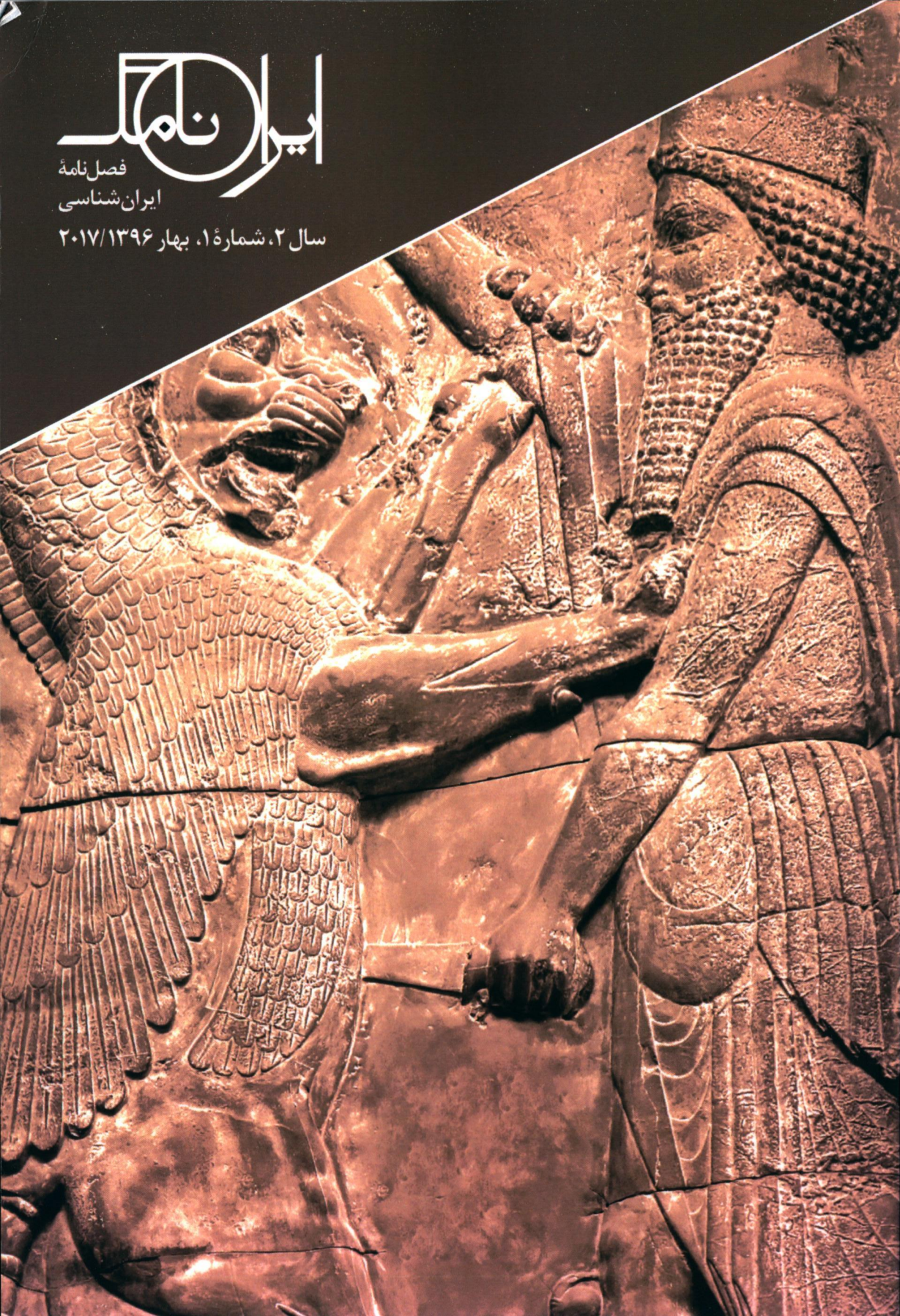


ایران‌نامه

فصلنامه

ایران‌شناسی

سال ۲، شماره ۱، بهار ۱۳۹۶/۲۰۱۷



Volume 2, Number 1, Spring 2017

IRAN NAMAG

A Quarterly of
Iranian Studies



فهرست ایران‌نامه

فصل‌نامه دوزبانه ایران‌شناسی
سال ۲، شماره ۱، بهار ۱۳۹۶/۲۰۱۷

جستارهای فارسی

- ۲ از صورت به سیرت: بحثی در رویکردهای جنسی و جنسیتی فراست‌نگاری‌های عصر صفوی
بهزاد کریمی
- ۲۸ گذری بر جنبه دیگری از آفرینشگری فردوسی: "مور" در شاهنامه
محمود فاضلی پیرجندی
- ۴۴ نگره‌های ایرانی در اندیشه فارابی
هوشنگ شکری
- ۶۲ ریچارد فرای و روایت پیوستگی فرهنگ ایرانی
حلیمه جعفر پور نصیر محله و محسن معصومی
- ۷۶ به سوی جامعه‌شناسی اخذ و انتقال تکنولوژی: موردکاوی عباس میرزا قاجار و اصلاح قشون
یاسر خوشنویس
- ۱۱۰ کودک منتقد: بررسی "خواننده" در روزنامه دیواری مدرسه ما
جعفر میرزایی پرکلی و ندا اکبری ورزقان
- ۱۳۰ یادگار زریران و رزمنامه کنیزک
آرش اکبری مفاخر

جستارهای انگلیسی

- II سخن‌پردازی و اجرای نمایش ملانصرالدین مکار
ژانت آفاری و کامران آفاری
- XXX انسان کامل در تشیع مدرن ایرانی: انسان ایدئال در نگرش عرفانی مرتضی مطهری
فیتزروی مورسی
- L از گناهان خلیل ملکی
همایون کاتوزیان
- LXVI روایتی از تاریخ جامعه بهائیان ایران در دوره محمدرضا شاه پهلوی (۱۹۴۱-۱۹۷۹)
مینا یزدانی

ایران‌نامه

فصل‌نامه
ایران‌شناسی

سال ۲، شماره ۱، بهار ۲۰۱۷/۱۳۹۶

ایران‌نامه فصل‌نامه علمی- پژوهشی، مستقل و دوزبانه ایران‌شناسی است که به سردبیری محمد توکلی طرقي در دانشگاه تورنتو منتشر می‌شود. ایران‌نامه جستارهای فارسی و انگلیسی‌ای را برای چاپ می‌پذیرد که بر اساس معیارها و شیوه‌های رایج پژوهشی در علوم انسانی و اجتماعی و با پایبندی به اخلاق و صداقت پژوهشی نوشته شده باشند.

مندرجات شماره‌های ایران‌نامه بر اساس "نشر جستاری" (Article-Based Publishing) در دسترس خوانندگان قرار می‌گیرد. بدین‌روال، مقاله‌های داوری و پذیرفته‌شده پس از برگ‌آرایی و پیش از فصل رسمی انتشار از طریق پایگاه اینترنتی ایران‌نامه در اختیار مشترکان قرار می‌گیرند.

نقل نوشته‌های ایران‌نامه با ذکر کامل مأخذ مجاز است. برای تجدید چاپ تمام یا بخشی از هر یک از جستارها موفقیت کتبی سردبیر ضروری است.

Editor-in-Chief, *Iran Namag*
Mohamad Tavakoli-Targhi
Department of Near and
Middle Eastern Civilizations
University of Toronto
4 Bancroft Avenue
Toronto, ON M5S 1C1
Phone: +1-416-978-2413
Fax: +1-416-978-3305
<http://irannamag.com>
m.tavakoli@utoronto.ca

سردبیر
محمد توکلی طرقي

دبیران ارشد
کاترین بابایان
همایون کاتوزیان

ویراست‌یار
وحید طلوعی

دبیر هماهنگی
پرپسا یزدانجو

شورای دبیران
پروانه آبراهامیان
داریوش آشوری
رولا ابیساب
تورج اتابکی
ویکتوریا اراکلووا
امیرسعید ارجمند

عباس امانت
کاترین بابایان
آصف بیات
پروانه پورشریعی
کامران تالطف
محمد توکلی طرقي
جنیفر جنکینز
سید اختر حسین

رحیم شایگان
بهروز قمری تبریزی
همایون کاتوزیان
احمد کریمی حکاک
نایل گرین
والنتین میرزا مقدم
فرزانه میلانی
حمید نفیسی

نقد کتاب

حمید رضایی یزدی
ویکتوریا طهماسبی
فیروزه قندهاری
احمد هاشمی

برگ‌آرایی و گرافیک
پرپسا یزدانجو

طرح روی جلد
مجید عباسی

یادگار زریران و رزمنامه کنیزک

آرش اکبری مفاخر

پژوهشگر ادبیات حماسی ایران، کانون فردوسی مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی

۱. مقدمه

یادگار زریران از آثار حماسی بارزش ایرانی است که در اوستا (آبان‌یشت، بند ۱۰۹؛ گوش‌یشت، بندهای ۲۹-۳۱) اشاره‌هایی گذرا به آن شده است. بنیاد شکل‌گیری این داستان به دوران اشکانی بازمی‌گردد، اما نوشتار نهایی آن در روزگار ساسانی به زبان پهلوی (فارسی میانه) همراه با تأثیراتی از زبان پارتی شکل گرفته است. این متن به صورت نمایشنامه و با نثری آمیخته به شعر بوده است.^۱ متن پهلوی این داستان در متون پهلوی جاماسپ آسانا به چاپ رسیده،^۲ بارها به زبان‌های اروپایی و فارسی ترجمه شده است.^۳

داستان به شرح جنگ گشتاسپ، پادشاه ایران، با ارجاسپ، پادشاه خیونان، می‌پردازد. هنگامی که ارجاسپ از پذیرش دین زرتشت از سوی گشتاسپ آگاه می‌شود، نامه‌ای می‌نویسد و ویدرفش جادو و نامخواست هزاران را با دو بیور (ده‌هزار) سپاه به ایران می‌فرستد. آن دو به نزد گشتاسپ بار می‌یابند. ابرسام،

^۱یحیی ماهیار نوایی (مترجم)، یادگار زریران (تهران: اساطیر، ۱۳۷۴)، ۷؛ احمد تفضلی، تاریخ ادبیان ایران قبل از اسلام (تهران: سخن، ۱۳۷۷)، ۲۶۸.
^۲بنگرید به ماهیار نوایی، یادگار زریران، ۱۱-۱۹؛ ژاله آموزگار (مترجم)، یادگار زریران (تهران: معین، ۱۳۹۲)، ۵-۱۱.

^۳J.M. Jamasp-Asana, *Pahlavi Texts* (Bombay, 1897-1913), 1-17.

Arash Akbari Mafakher, "Iran Namag, Volume 2, Number 1 (Spring 2017), 130-171.
آرش اکبری مفاخر <mafakher2001@gmail.com> (دانش‌آموخته دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۸۷) پژوهشگر ادبیات حماسی ایران است که در دانشگاه‌های ایران و از جمله دانشگاه فردوسی تدریس کرده است. حوزه پژوهشی او ادبیات حماسی ایران در دو شاخه ایران خاوری (به زبان فارسی) و ایران باختری (به زبان‌ها و گویش‌های غرب ایران) و همچنین فرهنگ و ادبیات ایران باستان است. برخی از آثارش عبارت‌اند از روان انسانی در حماسه‌های ایرانی، درآمدی بر اهریمن‌شناسی ایرانی و رزمنامه کنیزک. هم‌اکنون در مقام معاون جلال خالقی مطلق در کانون فردوسی مرکز دائرةالمعارف بزرگ اسلامی مشغول به پژوهش در حوزه ادبیات حماسی ایران است.

مهتر دبیران، نامه را با صدای بلند می‌خواند. ارجاسپ در نامه‌اش از گشتاسپ می‌خواهد دین ویژه مزدپرستی را رها کند و هم‌کیش وی باشد، وگرنه آماده جنگ شود. گشتاسپ با شنیدن نامه پریشان می‌شود. زریر با اجازه گشتاسپ در پاسخ نامه می‌نویسد که ما دین نو را فرو نمی‌گذاریم و یک ماه دیگر شربت مرگ را به شما می‌چشانیم، پس برای نبرد به دشت هامون بیایید. ابرسام نامه را مهر کرده و به پیک‌ها می‌دهد. گشتاسپ به برادرش زریر فرمان می‌دهد بر فراز کوه‌ها آتش برافروزد و مردم را از ده ساله تا هشتاد ساله به نبرد فرا بخواند. مردم دسته‌دسته به درگاه گشتاسپ می‌آیند. کاروان سپاه ایران به راه می‌افتد، آن‌گونه که گرد و خاک سپاه خورشید و ماه و ستارگان را می‌پوشاند و روز از شب پیدا نیست. در میانه راه، سپاه ایران اردو می‌زند. گشتاسپ بر تخت می‌نشیند و آینده جنگ را از جاماسپ می‌پرسد. جاماسپ نیز آینده جنگ و رویدادهای آن را برایش بازگو می‌کند. روز بعد، گشتاسپ و جاماسپ هر یک بر سر کوهی به تماشای میدان جنگ می‌نشینند. زریر چون آتش در نیستان به میدان می‌رود و خیونان بسیاری را می‌کشد. ارجاسپ، با وعده وزیری و دامادی، ویدرفش جادو را به میدان می‌فرستد. ویدرفش از پشت زریر را با خنجر می‌کشد. پس از آن بستور، کودک هفت ساله، برای کین‌خواهی پدرش، زریر، به میدان می‌رود و ویدرفش را با تیر می‌زند. با رشادتهای گرمی‌کرد و اسفندیار در میدان همه خیونان کشته می‌شوند. ارجاسپ گرفتار می‌شود. اسفندیار یک دست، پا و گوش وی را می‌برد، یک چشمش را به آتش می‌سوزاند و او را سوار بر خر دم‌بریده‌ای به کشور خویش باز می‌فرستد.

چکیده‌ای از این داستان در دینکرد، کتاب چهارم،^۴ کتاب پنجم^۵ و کتاب هفتم^۶ آمده است.^۷ در بندهش^۸ و زند بهمن‌یسن^۹ نیز به این نبردها اشاره شده است. تاریخ نگاران

^۷بنگرید به ژاله آموزگار و احمد تفضلی، اسطوره زندگی رزدشت (تهران: چشمه، ۱۳۷۵).

^۸F. Pakzad, *Bundahišn, Zoroastrian Kosmogonie und Kosmologie* (Tehran: Centre for Great Isamic Encyclopaedia, 2003), 9.35, 33.15-17;

مهرداد بهار، بندهش فرنیخ دادگی (تهران: انتشارات توس، ۱۳۸۰)، ۷۲ و ۱۴۰.

^۹Anklesaria, *Zand i Vohuman yasn* (Bombay, 1957), 6.9;

محمدتقی راشد محصل، زند بهمن‌یسن (تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۵)، ۱۲.

^۴D. M. Madan, *The Complete of The Pahlavi Dinkard* (Bombay, 1911), I.411.19-20;

مریم رضایی، دینکرد چهارم (تهران: علمی، ۱۳۹۳)، بند ۱.

^۵Madan, *The Complete of The Pahlavi Dinkard*, I.436.8-17, 437.3-8;

ژاله آموزگار و احمد تفضلی، کتاب پنجم دینکرد (تهران: معین، ۱۳۸۶)، بخش ۲، بند ۱۱-۱۲؛ ۳، ۱.

^۶Madan, *The Complete of The Pahlavi Dinkard*, II.642.20-643.22;

محمدتقی راشد محصل، دینکرد هفتم (تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ۱۳۸۹)، بخش ۴، بندهای ۸۷-۹۰.

پس از اسلام نیز از جمله طبری،^{۱۰} بلعمی^{۱۱} و مسکویه رازی^{۱۲} به این داستان اشاره کرده‌اند.^{۱۳} این داستان را دقیقی به شعر درآورده و فردوسی آن را در شاهنامه آورده است.^{۱۴} ثعالبی^{۱۵} نیز به تفصیل و با کمی اختلاف از این داستان یاد می‌کند.^{۱۶} روایت ثعالبی در مقایسه با روایت شاهنامه از بسیاری نظرها به متن پهلوی^{۱۷} و روایت فردوسی به روایت طبری نزدیک‌تر است.^{۱۸} گذشته از این دو اثر، یادگار زریران بیشترین تأثیر را بر حماسه‌های زبان گورانی به‌طور عام و «رزمنامه کنیزک» به‌طور خاص گذاشته است.^{۱۹}

رزمنامه کنیزک^{۲۰} از داستان‌های حماسی مشهور در غرب ایران به زبان گورانی است. این داستان با بن‌مایه‌های نمایشی نفوذ گسترده‌ای در بین مردم داشته و روایت‌های گفتاری و نوشتاری چندی از آن در بین مردم رایج است. کامل‌ترین روایت از این داستان روایتی است منسوب به الفت که در دستنویس هفت‌لشکر گورانی به تاریخ ۱۳۴۹ق/ ۱۳۰۹ش به کتابت «ملاعزیز ولد الفت از طایفه کلهر» آمده است. این منظومه از برگ ۸ ب تا برگ ۴۵ الف هفت‌لشکر را دربردارد؛ در ساختار مثنوی و وزن ده هجایی با یک تکیه در

^{۱۰} محمدبن جریر الطبری، تاریخ الامم و الملوک: تاریخ الطبری، تصحیح محمد ابوالفضل ابراهیم (بیروت، ۱۳۸۷ق)، جلد ۱، ۵۶۱-۵۶۳؛ محمدبن جریر طبری، تاریخ طبری یا تاریخ الرسل و الملوک، ترجمه ابوالقاسم پاینده (تهران: اساطیر، ۱۳۸۸)، جلد ۲، ۴۷۸.

^{۱۱} ابوعلی بلعمی، تاریخ بلعمی، تصحیح ملک‌الشعراى بهار (تهران: زوار، ۱۳۸۰)، ۴۶۲-۴۶۳.

^{۱۲} ابوعلی مسکویه رازی، تجارب‌الامم، تحقیق ابوالقاسم امامی (تهران: سروش، ۱۳۷۹)، جلد ۱، ۸۶-۸۸؛ ابوعلی مسکویه رازی، تجارب‌الامم، ترجمه ابوالقاسم امامی و علی‌نقی منزوی (تهران: توس، ۱۳۷۶)، جلد ۱، ۸۳-۸۵.

^{۱۳} بنگرید به جلال خالقی مطلق، یادداشت‌های شاهنامه (تهران: مرکز دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۹)، جلد ۲، ۲۴۹-۲۵۲.

^{۱۴} ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه، به کوشش جلال خالقی مطلق (تهران: مرکز دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۶)، جلد ۵، ۷۶-۱۴۹.

^{۱۵} ابومنصور عبدالملک‌بن محمد نیشابوری الثعالبی، غر اخبار ملوک الفرس (تهران، ۱۹۶۳)، ۲۶۳-۲۷۶؛ حسین‌بن محمد ثعالبی، شاهنامه کهن، ترجمه محمد روحانی (مشهد: دانشگاه فردوسی، ۱۳۷۲)، ۱۶۵-۱۷۲.

^{۱۶} بنگرید به ماهیار نوابی، یادگار زریران، ۸-۹ و ۴۱-۷۶؛ محمدتقی راشد محصل، «درباره حماسه زریر»، فرهنگ، شماره ۲-۳ (۱۳۶۷)، ۴۵۷-۴۹۴.

^{۱۷} بیژن غیبی، «یادگار زریران»، در فردوسی و شاهنامه‌سرایی (تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، ۱۳۹۰)، ۵۵-۶۲؛ نقل از ۵۹-۶۰.

^{۱۸} جلال خالقی مطلق، «زریر»، در فردوسی و شاهنامه‌سرایی، ۶۲۹-۶۳۴؛ نقل از ۶۳۰.

^{۱۹} زبان گورانی از گروه شمال غربی زبان‌های ایرانی نو است. بنگرید به جوین بلو، «گورانی و زازا»، راهنمای زبان‌های ایرانی، ویراسته رودیگر اسمیت، ترجمه حسن رضایی باغبیدی و همکاران (تهران: ققنوس، ۱۳۸۳)، جلد ۲، ۵۴۴ و ۵۵۵. زبان گورانی امروزه در مناطق کرمانشاه، اورامان و کرانه‌های مرزی ایران و عراق رواج دارد. بنگرید به حسن رضایی باغبیدی، تاریخ زبان‌های ایرانی (ژاپن: مرکز پژوهش زبان‌های دنیا، دانشگاه اوساکا، ۲۰۰۹)، ۱۸۱ و نیز

D.N. Mackenzie, "Gurāni," in *Encyclopaedia Iranica* (New York, 2005), vol. 12, 401-403.

این زبان دارای ادبیاتی غنی و گسترده از سده‌های نخستین هجری تا به امروز است. بنگرید به صدیق صفی‌زاده، نامه سرانجام، کلام خزانه، یکی از متون کهن یارسان (تهران: هیرمند، ۱۳۷۵)، ۲۰-۲۲ و نیز V. Minorsky, "The Gūrān," *Bulletin of the School of Oriental and African Studies*, 11 (1943), 75-103; quote on 89-103.

^{۲۰} بنگرید به آرش اکبری مفاخر، «رزمنامه کنیزک (حماسه‌ای به زبان گورانی و روایتی از یادگار زریران)»، پژوهشنامه ادب حماسی، شماره ۱۸ (۱۳۹۳)، ۱۴۵-۱۷۱؛ آرش اکبری مفاخر، «کنیزک، رزمنامه»، دانشنامه فرهنگ مردم ایران (تهران: مرکز دایرة‌المعارف بزرگ اسلامی، در دست‌نشر).

میان هجای پنجم و ششم و شامل ۱۱۲۴ بیت است که آن را «روایت الف» نامیده‌ایم.^{۲۱} روایت دیگری از این داستان وجود دارد که داستان کنیزک و آغاز داستان برزنامه را در بر دارد که آن را «روایت ب» می‌نامیم. ایزدپناه «روایت ب» را همراه با عکس نسخه دستنویس چاپ و نیمی از آن را آوانگاری و ترجمه کرده است.^{۲۲} شریفی روایتی از این داستان (کتابت ۱۳۲۷ق) را معرفی کرده،^{۲۳} لطفی‌نیا خلاصه‌ای از این داستان را آورده^{۲۴} و چمن‌آرا نیز به روایتی از آن اشاره کرده است.^{۲۵}

در متون اوستایی، پهلوی، فارسی زرتشتی و حماسه‌های ملی درحد بررسی‌های من از این داستان سخنی به میان نیامده و همچنین در طومارهای نقالی (طومار نقالی شاهنامه ۱۱۳۵ق، هفت‌لشکر فارسی ۱۲۹۲ق و طومار شاهنامه فردوسی)^{۲۶} و رستم‌نامه‌ها (دستنویس‌های ۱۲۴۵ق مجلس، ۱۲۴۵ق ملک، ۱۳۲۱ق مجلس)^{۲۷} داستانی با نام «کنیزک» یا داستانی که دربردارنده محتوای رزمنامه کنیزک باشد وجود ندارد. البته پیوند کم‌رنگی بین این داستان و آغاز داستان سیاوش پیداشدن مادر سیاوش در پیشه^{۲۸} و همچنین رویدادهای پس از مرگ فرود که در آن فریبرز از هومان شکست می‌خورد، وجود دارد.^{۲۹}

رزمنامه کنیزک با تاخت و تازهای افراسیاب با دو نُه‌صدهزار سپاهی به شهر ری و ورامین پس از به پادشاهی نشستن کیخسرو آغاز می‌شود. افراسیاب پس از هجوم به ری و ویرانی آنجا و شکست دادن سپاهیان ایرانی، بسیاری از زنان و دختران را به اسیری می‌برد. یکی از این اسیران کنیز ویژه کیخسرو است که از دست سربازان تورانی گریخته و در بیشه‌ای به گریه و زاری نشسته است. در

^{۲۱} هفت‌لشکر ۱۳۴۹ق (به زبان گورانی)، روایت منسوب به الفت (دستنویس شماره ۱۱۹۳۷، کتابخانه آستان قدس رضوی مشهد).

^{۲۲} حمید ایزدپناه، شاهنامه لکی (تهران: اساطیر، ۱۳۸۴).

^{۲۳} احمد شریفی، «شاهنامه کردی: اثری مستقل یا ترجمه‌ای از شاهنامه فردوسی»، فرهنگ، شماره ۱۵ (۱۳۷۴)، ۲۳۹-۲۶۰؛ احمد شریفی، «شاهنامه کردی»، در میرم ازین پس که من زنده‌ام: مجموعه مقالات کنگره جهانی بزرگداشت فردوسی، به کوشش غلامرضا ستوده (تهران: کنگره جهانی بزرگداشت فردوسی، ۱۳۷۴)، ۹۴۷-۹۵۵.

^{۲۴} حیدر لطفی‌نیا، حماسه‌های قوم کرد (تهران: سازمان میراث فرهنگی کشور، ۱۳۸۰)، ۱۲۲-۱۲۳ و ۱۷۲-۱۷۵.

^{۲۵} بهروز چمن‌آرا، «درآمدی بر ادب حماسی و پهلوانی کردی با تکیه بر شاهنامه کردی»، جستارهای ادبی، شماره ۱۷۲ (۱۳۹۰)، ۱۳۷.

^{۲۶} طومار نقالی شاهنامه ۱۱۳۵ق، به کوشش سجاد آیدنلو (تهران: به‌نگار، ۱۳۹۱)؛ طومار شاهنامه فردوسی، به کوشش مصطفی سعیدی و احمد هاشمی (تهران: خوش‌نگار، ۱۳۸۱)؛ هفت‌لشکر ۱۲۹۲ق (دستنویس شماره ۲۹۸۳ کتابخانه مجلس).

^{۲۷} رستم‌نامه ۱۲۴۵ق (دستنویس شماره ۴۰۳۶ کتابخانه مجلس)؛ رستم‌نامه ۱۲۴۵ق (دستنویس شماره ۶۴۲۴ کتابخانه ملک)؛ رستم‌نامه ۱۳۲۱ق (دستنویس شماره ۹۱۶ کتابخانه مجلس).

^{۲۸} فردوسی، شاهنامه، جلد ۲، ۲۰۲-۲۰۶؛ شاهنامه کوردی (ههرامی)، نه‌لماس‌خان کهنه‌له‌یی، به کوشش محمدرشید امینی (عراق، بینا، ۱۳۸۵)، ۱۳۷ به بعد.

^{۲۹} فردوسی، شاهنامه، جلد ۳، ۸۰-۸۹؛ طومار نقالی شاهنامه، ۵۴۴-۵۴۷؛ هفت‌لشکر فارسی، ۲۲۷؛ طومار شاهنامه فردوسی، جلد ۲، ۶۸۶-۶۹۰.

این گیرودار، فرامرز و جهانگیر و سام، فرزند فرامرز، به شکار می‌آیند. سام و جهانگیر به دختری برخورد می‌کنند که در حال گریه و زاری است و از ویرانی ایران به دست افراسیاب و نبودن کیخسرو و رستم می‌نالند. کنیزک با دیدن سام و جهانگیر وحشت می‌کند و گمان می‌برد که سربازان تورانی هستند، اما سام و جهانگیر به مردانگی با وی رفتار می‌کنند. کنیزک ماجرای هجوم افراسیاب به ایران را برای آنها بازگو می‌کند. آنها کنیزک را به نزد فرامرز می‌برند و کنیزک همه ماجرا را برای وی بیان می‌کند. جهانگیر، سام و فرامرز تصمیم می‌گیرند برای رهایی اسیران ایرانی به اردوگاه افراسیاب هجوم برند. آنها یارانی فراهم می‌کنند و هر یک به سهم خود تلاش می‌کنند. جهانگیر به اردوگاه افراسیاب می‌رود، صدای زاری و شیون اسیران و همچنین صدای شادی و باده‌نوشی تورانیان را به گوش می‌شنود. کرشیوز (گرسبوز) شبانه جهانگیر را می‌بیند و گمان می‌برد که او رستم است. این خبر به گوش افراسیاب می‌رسد و مجلس شادی آنان را بر هم می‌زند. افراسیاب برای مبارزه با جهانگیر، پلنگ‌پوش را به میدان می‌فرستد. پس از جنگ‌های شبانه‌ای که بین او و جهانگیر درمی‌گیرد، جهانگیر پلنگ‌پوش را به اسارت درآورده، به سام می‌سپارد و سام او را می‌کشد. سام و جهانگیر به تنهایی با سپاهیان افراسیاب مبارزه می‌کنند تا اینکه فرامرز با سیصد نفر به یاری آنان می‌شتابد. اما فرامرز از سپاه خود که توانایی رویارویی با افراسیاب را ندارند، می‌خواهد تا پای جان مقاومت کنند و نگریزند. اما در این نبردها تمامی سربازان ایرانی کشته می‌شوند. در این بین کوزیب، پهلوان تورانی، به میدان می‌آید و فرامرز سام نوجوان را به مبارزه با وی می‌فرستد. در این نبرد، سام وی را در حضور افراسیاب و پیران می‌کشد. خبر هجوم افراسیاب به ایران را پیکی برای کیخسرو می‌آورد. کیخسرو خشمگین می‌شود، اما زال از وی می‌خواهد نامه‌ای برای رستم در سیستان بفرستد و او را با سپاهیان، فرزندان و کودکان شش ساله تا مردان کهنسال فراخواند. رستم به سوی ایران به راه می‌افتد، به سپاه توران می‌تازد و سپاه را در هم می‌شکند، اما دیگر ایرانیان شکست‌های سنگینی می‌خورند. زال نامه‌ای به کیخسرو می‌نویسد و او را از شکست آگاه می‌کند. کیخسرو سپاهی فراهم می‌کند و به جنگ افراسیاب می‌آید. رستم همراه با فرامرز و جهانگیر به یاری زال می‌شتابد. افراسیاب و پیران فرار می‌کنند و بیژن افراسیاب را دنبال می‌کند، اما او با قدرت جادویی خود می‌گریزد. رزمنامه کنیزک با پادشاهی طوس بر توران‌زمین، آزادی اسیران ایرانی، بازگشت فرزندان رستم به شهر خود، غارت

توران به دست فرامرز، بازگشت کیخسرو به ایران و شهر ری و آمدن مردم به پیشواز وی به پایان می‌رسد.

اکنون به بررسی همسانی‌های یادگار زبیران و حماسه‌های گورانی در دو بخش رزمنامه کنیزک و نمونه‌هایی از دیگر حماسه‌های گورانی، به شیوه توصیفی می‌پردازیم.

۲. یادگار زبیران و رزمنامه کنیزک

۱. آمدن پیک و پاسخ شاه

۱-۲

یادگار زبیران^{۳۰} و رزمنامه کنیزک^{۳۱} هردو با شماره سپاهیان ارجاسپ و افراسیاب آغاز می‌شوند:

u-šan wīdrafsh ī jādūg ud nām-xwāst ī hazārān abāg dō bēwar spāh ī wizīdag
... (4).

پس ویدرفش جادو و نامخواست هزاران را با دو بیور^{۳۲} سپاه گزیده ...

دو نه‌صد^{۳۳} هزار، جم‌آرا نه جم (روایت الف، برگ ۸ الف)

do: no:h-sad hazār, jam-ārā na jam

(افراسیاب) دو نه‌صد هزار (سپاهی) را در انجمنی گرد آورد.

۲-۲

pad bayaspānīh ō ērān šahr frēstīd (4).

... به رسالت به ایرانشهر فرستاد.

ژ کُو بشنوه، قاصد ژ ری

خبر برد پری، گیانان کی

نه کوی سابلان، خبر دان پیشان

^{۳۰} وانگاری - با تغییراتی جزئی در تبدیل نشانه‌های
آوایی مثلا تبدیل sh به -š- و ترجمه برابر است با چاپ
آوایی غیبی.
^{۳۱} وانگاری برابر است با شیوه‌نامه فرهنگستان زبان و
ادب فارسی در راهنمای گردآوری گویش‌ها، ۷-۹.

^{۳۲} ده هزار.
^{۳۳} کاربرد نشانه + نشان‌دهنده ثبت اصلی دستنویس
است و علامت‌های ضمه و فتحه از کاتب است؛ به
عبارتی کلمه در دستنویس "مشکول" است.

روزِ قیامت، ظاهر بی لی‌شان (روایت الف، برگ ۲۶ الف)

ža ku: be-šnawa, qâseda ža Ray
xabar berd peŕy, kayânan-e kay
na ko:y Sâbalân, xabar dân pe:-šân
rüz-e qe:âmat, zâher bi le:-šân

از آنجا بشنو که قاصدی از شهر ری، برای کیانان کی خبری برد،

در کوی سبلان به آنان خبر داد (که) روز رستاخیز بر آنان آشکار شده است.

۳-۲

گشتاسپ شاه گفت: ایشان را به پیش اندرهلید.

wištâsp šâh guft kû-šân andar ô pêš hilêd (7)

بردشان و پای، درفش خسرو (روایت الف، برگ ۲۶ الف)

berd-ešân wa pây, derafš-e Xusra:w

آنان قاصد را به پای درفش خسرو بردند،

۴-۲

ud andar šud hênd ud ô wištâsp šâh namâz burd hênd ud frawardag be dâd
hênd (8).

آنان اندرشدند و به گشتاسپ شاه نماز بردند و نامه بدادند.

سجده زمین برد، قاصد بو ادو*
شاه فرما قاصد، ژ کو آمانی
بواچه پریم، راز نهانی
ار داری نامه، برآور نه بر
معلوم گر و نیم، سرانسر خیر
قاصد عریضه، گردش نهروی دس

(روایت الف، برگ ۲۶ الف-ب)

saĵda-y zame:n berd, qâsed baw ada:w
šâh farmâ qâsed, ža ku: âmâni
ba-wâča peŕy-m, řâz-e nahâni
ar dâri nâma, bar-âwar na barma'lüm kar wan-em, sarânsar xabar
qâsed 'ari:za, gerd-eš na rüy das

قاصد از روی ادب سجده زمین کرد.

شاه فرمود: قاصد! از کجا آمده‌ای؟

راز نهانی را برایم بگو،

اگر نامه‌ای داری از گریبان بیرون بیاور

(و) سراسر خبرها را برایم آشکار کن.

قاصد نامه را در روی دست گرفت

۵-۲

abarsâm ī dibīrân mahist abar ô pây êstad ud frawardag pad buland xwând (9).

آبرسام مهتر دبیران به پای بریستاد و نامه را بلند بخواند

شاه طلب کردش، منشی کیومرث

مضمون نامه، وانا پری شاه

گوش دا و نیش، شاه حشمت پناه (روایت الف، برگ ۲۶ ب)

šâh talab keŕd-eš, munši Kayu:mars
mazmün-e nâma, wânâ peŕy šâh
gu:š dâ wan-eš, šâh hešmat-panâh

شاه، کیومرث منشی را فرا خواند.

(کیومرث منشی) مضمون نامه را برای شاه خواند (و) شاه شکوهمند به وی گوش داد،

pas wištāsp šāh ka-šān ān saxwan āšnud grān dušxwārīh būd (13).

گشتاسپ شاه که آن سخن شنود او را دشواری گران پدید آمد.

شاه چی و غضب (روایت الف، برگ ۱۷ الف)

šāh čī wa qazab

شاه (با شنیدن نامه) خشمگین شد.

ud pas ān tahm spāhbad ī nēw zarēr čiyōn-š dīd kū wištāsp šāh wišēg būd zūd andarōn šud (14).

سپاهبد تهمتن زریر دلاور چون که گشتاسپ شاه را آشفته حال دید به پای برایستاد.

زال زر شنفت، پا نیا و پیش (روایت الف، برگ ۲۷ الف)

Zāl-e zař šenaft, pā neyâ wa pe:š

زال زر شنید، پا درپیش گذاشت.

u-š ō wištāsp šāh guft kū agar ašmâ bayān sahed man en frawardag passox framāyēm kardan (15).

و گفت اگر شما بغان صلاح بینید من این نامه را پاسخ فرمایم کردن.

_____ / عرض کرد: شهنشا! خاطر مکر ریش // بفرما ...

(روایت الف، برگ ۲۷ الف)

/ arz kerd šahanšāh!, xâter ma-kar fe:š // be-farmâ .. _____

_____ عرض کرد: ای شهنشا! خاطر خود را آزرده مکن، // فرمان بده

... (نامه‌ای بنویسند).

wištāsp šāh framān dād kū frawardag passox kun (16).

گشتاسپ شاه فرمان داد که نامه را پاسخ کن.

ساکه اید شنفت، شاه کیخسرو

طلب کرد و پیش، منشی و آدو⁺

شاه منشی وزیر، دردم طلب کرد

فرما بنویسه، گفته زال مرد (روایت الف، برگ ۲۷ ب)

sâ-ke e:d šenaft, šāh-e Kay-xusra:w

talab kerd wa pe:š, munši wa ada:w

šāh munši-waze:r, dar-dam talab kerd

farmâ be-nüysa, gufta-y Zāl-e zař

همین که شاه کیخسرو این سخنان زال را شنید، (زال) مؤدبانه منشی را به پیش فرا خواند.

شاه وزیر منشی را در دم فرا خواند (و) فرمود: گفته زال زر را بنویس،

در هر دو متن دشمنان ایران "دیو" خوانده می‌شوند:

u-tān nimāyēm kū čiyōn zad bawēd dēw az dast ī yazdān (21).

و نمایی‌متان که چگونه زده بود دیو از دست یزدان.

نوبت کفت به دست، دیو کینه‌جو (روایت ب، ص ۲۱۲)

na:wbat kaft ba dast, dēw-e kina-ju:

نوبت به دست دیو کینه‌جو افتاد.

پس از خوانده شدن نامه ارجاسپ، گشتاسپ به زریر فرمانی می‌دهد. در رزمنامه کنیزک

زال به کیخسرو پیشنهادی می‌کند و کیخسرو پس از آن فرمانی می‌دهد:

pas wištāsp šāh ō zarēr ī brād framān dād kū pad garān bašn kōf ī borz ātaxš framāy kardan (23).

پس گشتاسپ شاه به زریر برادرش فرمان داد که بر فراز کوه‌ها آتش فرمای کردن.

پیشنهاد زال:

بفرما بدن، نه گیرگه [او] کوس

بیو و پیشرو، سپهدار طوس

... بفرما سپاه^{۳۴}، راهی بو و راه

بساط شکار، پمانو و جاه

چپر بو راهی، پری سیستان

خبردار بکی، نبیره دستان (روایت الف، برگ ۲۷ الف)

be-farmâ ba-dan, na gabraga w ku:s

ba-yo: wa pe:š-řa:w, sepahdâr-e Tu:s

... be-farmâ sepâh, řâhi bu: wa řâh

basât-e šekâr, be-mâno: wa řâh

čapar bu: řâhi, peřy Sisetân

xabar-dâr be-kay, nabira-y Dastân

فرمان بده (تا) بر کوس بزرگ بزنند (و) طوس سپهدار پیشرو (سپاه) باشد،

... فرمان بده، سپاه راهی شود و به راه (بیفتد و) بساط شکار برجای بماند،

چاپار به سوی سیستان راهی شود (و) نبیره دستان را خبردار کند،

نامه کیخسرو:

بو طور بو مضمون، فرمان شاه

و نام یزدان، بدر گواهی

بنویسه و لای، تاجبخش شاهان

رواجنمای حکم، حشمت پناهان

بور سرافراز، سیستان زمین

دایم جوپای رزم، شیر روی کمین (روایت الف، برگ ۲۷ الف)

baw-to:ř bu: mazmün, farmân-e šâhi

wa nâm-e Yazdân, ba-dar guwâhi

be-nüsa wa lây, tař-baxš-e šâhân

řawâř-namâ-y hukm, heřmat-panâhân

bawr-e sarafřaz, Sisetân-zame:n

dâyem řu:yâ-y řazm, še:r-e řüy kame:n

اصول: سپا.

مضمون نامه شاهی آن گونه باشد (که) به نام یزدان گواهی بدهد.

به نزد تاجبخش شاهان، رواج دهنده فرمان شکوهمندان (نامه‌ای) بنویس،

(به نزد آن) ببر سرافراز سیستان زمین، (آن) دایم جوپای رزم و شیر عرصه کمین (= رستم).^{۳۵}

۱۲-۲

šahr azd kun ud bayaspân azd kun kû bē moymard kē āb u ātaxš ī wahrām

yazēnd ud parhēzēnd ēnyā az dah sāl tā haštād sālag ēč mard pad xānag ī

xwēš bē ma pāyēd (24).

شهر آگاه کن و پیکها آگاه کن که به جز مخمردان که آب و آتش بهرام ستایند و پاس

دارند، از ده ساله تا هشتاد ساله هیچ مرد به خانه خویش بهمیاید.

پیشنهاد زال:

نبیر نیبران، اولاد دستان

یک تن نمانو، خسروپرستان

فارس بن د رات^{۳۶}، هرچه هن دسترس

نمانو به جا، یک تن و هیچ کس (روایت الف، برگ ۲۷ الف)

nabiř-nabiřân, a:włâd-e Dastân

yak tan na-mâno:, xusra:w-parastân

fâres ben da řâ-t, har-čē han dast-řas

na-mâno: ba řâ , yak tan u hüyč kas

(از) نبیره نبیره‌های اولاد دستان، از خسروپرستان، یک تن برجای نماند،

^{۳۵}در متن یادگار زریران، بند ۲۸، بس ایستد (= بسیار باشد) شفرة رستمی آمده (بنگرید به ماهیار نوایی، یادگار زریران، ۵۲) و در ترجمه دقیقی (شاهنامه، جلد ۵، ۱۰۹، پانوش ۲۳؛ ۱۲۳؛ ۵۱۰؛ ۱۴۸؛ ۷۷۵) نیز نشانه‌هایی از نفوذ نام رستم در متن دیده می‌شود. البته خوانش واژه رستم در یادگار زریران محل اختلاف است. نولدکه و به پیروی از وی غیبی (بنگرید به غیبی، یادگار زریران، ۱۱۱) آن را افزوده بعدی می‌دانند و غیبی آن را از ترجمه حذف کرده است. همچنین بنگرید به صفا، حماسه‌سرایی در ایران (تهران: امیرکبیر، ۱۳۸۴)، ۱۲۵. البته غیبی در سال ۱۳۹۰ ^{۳۶}اصل: بندرات.

(بنگرید به غیبی، "یادگار زریران"، ۵۶) در مقاله‌ای تازه‌تر، وجود نام رستم در این متن و درخت آسوریک را مربوط به دوران اشکانی می‌داند. نحوی و جباره آن را "شفرة رستون" نوعی جامه پیش‌بسته می‌دانند. بنگرید به اکبر نحوی و عظیم جباره، "شفرة رستم یا شفرة رستون"، نامه فرهنگستان، شماره ۴۵ (۱۳۹۰)، ۹۸-۱۰۲. اما ماهیار نوایی، بهار و آموزگار نام "رستم" را آورده‌اند. بنگرید به ماهیار نوایی، یادگار زریران، ۵۲ و ۱۷۸؛ مهرداد بهار، پژوهشی در اساطیر ایران (تهران: نشر آگه، ۱۳۷۵)، ۲۶۵؛ آموزگار، یادگار زریران، ۲۰.

سواری در راه بفرست (تا بگوید): هرچه در دسترس است، برجای نماند، (حتی) یکتن و هیچ کس.

هوریزان بیان، واده نبردن
تورانی ایران، و غارت بردن
طفل ده ساله، سرحد کابل

نمانو و جا، شش ساله زابل (روایت ب، ص ۲۳۳)

hure:zân bayân , wâda-y nabard-en
Tu:râni E:rân, wa qârat berden
tefl-e dah-sâla-y, sar-hadd-e Kâbul
na-mâno: wa jâ, šaš-sâla-y Zâbul

به پا خیزید، هنگام نبرد است، تورانیان ایران را به غارت بردند،
کودک ده ساله مرز کابل و کودک شش ساله زابلی (هیچ کس) برجای نماند.

نامه کیخسرو:

تورانی کردن، هفت اقلیم غارت
نین وقت بزم، عیش و بشارت
دلیران کار، سیستان زمین
نبیر نبیران، زال سهمگین
یکتن نمانو، نه خاک زابل

شش ساله باور، نه ملک کابل (روایت الف، برگ ۲۷ ب)

Tu:râni kerden, haft-eqli:m qârat
niyem waqt-e bazm, 'ayš u bašârat
dele:rân-e kâr, Sisetân-zame:n
nabiř-nabiřân, Zâl-e sahmage:n
yak tan na-mâno:, na xâk-e Zâbul
šaš-sâla bâwar, na mulk-e Kâbul

تورانیان هفت اقلیم را غارت کردند (و اکنون) وقت بزم و عیش و بشارت نیست،

دلیران کارزار سیستان زمین (و) نوادگان زال سهمگین،
یکتن در خاک زابل نماند (و) شش ساله را از سرزمین کابل بیاور.

ونت معلوم بو، ایران بی خراب
به مکر و افسون، شای افراسیاب
دلیران بور، سیستان زمین
دایم هر جویای، رزم نه کمین
یکتن نمانو، نه خاک زابل

صغیر و کبیر، نه ملک کابل (روایت ب، ص ۲۳۴)

wan-et ma'lûm bu:, E:rân bi xerâb
ba makr u afsûn, šâ-y Afrâseyâb
dele:rân-e bawr, Sisetân-zame:n
dâyem har juyâ-y, řazm-en na kame:n
yaktan na-mâno:, na xâk-e Zâbul
saqi:r u kabi:r, na melk-e kâbul

بر تو آشکار باد: ایران به مکر و افسون شاه افراسیاب ویران شد،

بیران دلیر سیستان زمین (که) همیشه جویای رزم در کمین اند،

یکتن در خاک زابل (و همچنین) خرد و بزرگ در سرزمین کابل نماند (= همه را بیاور).^{۳۷}

۱۳-۲

edôn kuned kû dudigar mâh ô dar î wištâsp šâh âyêd ud agar nê ka âyêd ud ân
abâg xwêš tan be nê âwarêd ânôh pad dâr abar farmâyem kardan (25).

ba-wâča sepâ, har-če han na:w jâ
mardân-e füy řazm, nabard-âzēm
ba-yu: wa ta'ji:l, na-nmâno: dera
bâwara sepâh, âmâda pe: ĵarj

چاپاری به زابل زمین، به نزد زواره، شیر سهمگین،
بفرست، // بگو: هرچه سپاه در آنجا هستند، (از) مردان
میدان رزم و نبرد آزما، // به شتاب (آنان را) بیاور. درنگ
نکند، سپاه را بیاورد (و) برای جنگ آماده (باشد).

^{۳۷} این مطلب در سخنان رستم به اورنگ نیز آمده است:

چپر بکیانه، و زابل زمین
و لای زواره، شیر سهمگین
بواچه سپاه، هرچه هن نو جا
مردان روی رزم، نبرد آزما
بیو و تعجیل، نمانو درنگ

باوره سپاه آماده بی جنگ (روایت الف، برگ ۳۱ ب)

čapar be-kyâna, wa Zâbul-zame:n
wa lây Zawâra, še:r-e sahmage:n

Sâm u Jahângi:r, čani Ferâmarz
be-kyâna wa jaxt, peŕy Zâl-e zaŕ

اژدهادرفش را برای رزم بکش، شاه به کلات رفته است، این نکته بر تو روشن باشد، ده روز در آنجا اتراق شاهی است (و زمان) بخشش و انعام (شاه) شکوهمند است، سام و فرامرز را به همراهی جهانگیر، به شتاب به سوی زال زر روانه کن.

۱۴-۲

pas har mardôm az bayaspân azd mad ud ô dar î wištâsp šâh âmad hēnd pad ham-spâhîh ud tumbag zanēnd ud nây pazdēnd ud gâwdumb wāng kunēd (26).
به همهٔ مردم از پیک‌ها خبر رسید و ایشان دسته‌دسته به درگاه گشتاسپ‌شاه آمدند، تنبک زدند و نای دمیدند و بانگ گاودم برآوردند.

نامه دا و دست، چپر بی راهی

شصت‌هزار نفر، نوجا بی حاضر^{۵۱}
گشت صاحب‌منصب، وزیر [او] ناظر
طوس نوذر بی، پیشرو و تعجیل
دبدهٔ دهول، دنگ رزازیل (؟)
گودرزی تمام، روان بی راهی
میلادی جوشا، و خاطرخواهی (روایت الف، برگ ۲۷ ب- ۲۸ الف)

nâma dâ wa dast, čapar bi řâhi

šast-hazâr nafar, na:w jâ bi hâzer
gešt sâheb-mansab, waze:r u nâzer
Tu:s-e Na:wzar bi, pe:š-řa:w wa ta'ji:l
dabdaba-y duhül, daŋ-e řazâzi:l (?)
Gu:darzi tamâm, řawân bi řâhi
Mi:lâdi ju:šâ, wa xâter-xwâhi

اصول: هاطر.

(کیخسرو) نامه را به دست چاپار داد و وی به‌راه افتاد . . .

شصت هزار نفر، همگی صاحب‌منصب، وزیر و ناظر، در آنجا حاضر شدند.

طوس نوذر پیشرو بود و به شتاب (به راه افتاد). دبدهٔ دهل و دنگ رزازیل (؟) (به پا خاست). همهٔ گودرزیان روان (شدند و) به راه افتادند، میلادیان به خاطرخواهی جوشان شدند.

II. به راه افتادن کاروان

۱۵-۲

سپس کاروان به راه افتاد.

u-š kârawân êwarz kunēnd... (27)

راهی بی درفش، کیخسروشاهی (روایت الف، برگ ۲۷ ب)

řâhi bi derařš, Kay-xusra:w šâhi

درفش کیخسروشاهی به راه افتاد.

۱۶-۲

ud kârawân î êrân šahr êdôn êstēd ka wāng be ô asmân šawēd ud pattân be ô dušax šawēd (29).

کاروان ایرانشهر چنان راه می سپرد که بانگش به آسمان می شد و طنین پای گرفتنش به دوزخ.

شرارهٔ گرزش، نه موج میدان
شرر مکیشو، پری آسمان
وقتی مشانو، گاوسر و قین
نالهاش^{۵۲} میاوو، و پردهٔ زمین^{۵۳} (روایت الف، برگ ۱۷ ب).

šarâra-y gurz-eš, na ma:wj-e maydân
šarar ma-kišu:, peŕy âsemân
waqt-e: ma-šâno:, gâwasar wa qin

^{۵۳} احتمالاً منظور از پردهٔ زمین مرکز زمین است. این اصطلاح باز هم در هفت‌لشکر گورانی به کار رفته است.

^{۵۲} اصل: نالش.

nâla-š ma-yâwo:, wa pardâ-y zame:n

(که) شراره گرز از موج میدان به سوی آسمان شراره می کشید،
وقتی گرز گاوسر را به کین می کشید، ناله اش به پرده زمین می آمد،

دیش صدای گرز، هیاهوی نبرد

موبرو نه اوج، چرخ لاجورد (روایت الف، برگ ۳۴ الف).

diš sedâ-y gurz-en, hayâ-hu:y nabard

ma-we:fo: na a:wj, čarx-e lâjaward

دید صدای گرز (و) هیاهوی نبرد است (که) از اوج چرخ لاجورد می گذرد،

۱۷-۲

... murw-iz nišëm nē windēd bē ka ō aspān bašn ud nēzagān tēx ayāb ō kōf ī sar
borz nišīnēd(31).

... مرغان نشیم نمی یافتند. مگر بر یال اسبان و نوک نیزگان یا بر سر کوه بلند.

ملایک موات: حذر الحذر

عنقا هیچ نداشت، نو دمدا گذر

نه هامون نمند، نه وحش [و] نه طیر

نه غرنده شیر، نه ببر [و] نه جیر

رای گذر نداشت، نه روی بیشه [و] خاک

پرنده طیران، لوا نه افلاک (روایت الف، برگ ۸ الف)

malâyek ma-wât, hazar al-hazar

'anqâ hüyč na-dâšt, naw dam-dâ guzar

na hâmun na-mand, na wahš u na te:r

na quřanda-še:r, na babr u na je:r

řây-guzar na-dâst, na řüy be:ša u xâk

pařanda-y te:rân, lawâ na aflâk

فرشتگان می گفتند: حذر الحذر! عنقا در آن دم هیچ راه گذری نداشت.

در هامون نماند، نه وحش و نه پرنده، نه غرنده شیر، نه ببر و نه آهو.

پرنده پروازی در روی بیشه و خاک راه گذری نداشت (از این رو) به آسمان ها رفت.^{۵۴}

۱۸-۲

از گرد و دود شب و روز پیدا نبود.

...az gard ud dūd šab ud rōz nē paydāg (31)

انجم ناپدید، نه غبار [و] تم،^{۵۵} (روایت الف، برگ ۸ الف)

anjum nâ-badid, na yubâr u tam

ستارگان از غبار و گرد و خاک ناپیدا بودند.

ترافه تروق^{۵۶}، شقه شصت چنگ

هوا ناپدید، خورشید نمند رنگ

طوس [و] مغربی، مداشان و هم

انجم ناپدید، نه تارنده تم^{۵۷} (روایت الف، برگ ۴۰ الف)

tarâqa-y toru:q, šeqa-y šasta-čan

hawâ nâ-badid, xwarše:d na-mand řan

Tu:s u Mayrebi, ma-dâřân wa ham

anjum nâ-badid, na tâřanda-tam

(صدای) تراق تروق و خروش شصت چنگ (بلند بود)، آسمان ناپدید (شد و برای) خورشید

رنگی نماند. طوس و مغربی بر هم می زدند (و) ستارگان از تارنده تم ناپدید بودند.^{۵۸}

III. نبرد یکم (نبرد زریر و ویدرفش = نبرد جهانگیر و پلنگ پوش)

۱۹-۲

^{۵۴}همچنین،

تورانی سپاه، نه عرصه خطر
مُل* نهروی هوا، هیچ نداشت گذر (روایت الف،
برگ ۴۲ ب).

Tu:râni-sepâh, na 'arsa-y xatar

mal na řüy hawâ, hüyč na-dâšt guzar.

تورانی سپاه در عرصه خطر بود. پرنده در روی آسمان
هیچ گذری نداشت.

^{۵۵}اصل: طم.

^{۵۶}اصل: طرافه تروق.

^{۵۷}اصل: تارنده تم.

^{۵۸}همچنین،

چون دریای جیحون، جوشیان نه جنگ
انجم ناپدید، قمر نمند رنگ (روایت الف، برگ
۴۲ ب).

čo:n daryâ-y je:ħün, ju:řyân na řan

anjum nâ-badid, qamar na-mand řan.

چون دریای جیحون در جنگ جوشیدند، ستارگان
ناپدید (شدند و برای) ماه رنگی نماند.

... ارجاسپ خدای خيون‌ها بر سر کوه نشست.

... arjāsp ī xyōnān xwadāy ō kōf sar nišīnēd (69)

نی گفتگو بین، شاه چنی پیران
ناگاه رستاخیز، خیزا ژ میدان
... شاه فرما: پیران! ای^{۵۹} غوغا چیشین
پنم واچه راست، خاطر م ریشین
فره خندیا، پیران پرهوش
واتش: شهنشاه! شفتی و گوش؟ (روایت الف، برگ ۱۷ الف).

ne: guftugu: bin, šāh čani Pirān
nâgâh řastâxe:z, xe:zâ ža me:dân
... šāh farmâ Pirān!, i qūqâ če:-š-ēn
pan-em wâča řâst, xâter-em ře:š-ēn
řera xandeyâ, Pirān-e po:ř-hu:š
wât-eš šahanšāh!, šenafti wa gu:š

شاه و پیران در این گفت‌وگو بودند که ناگاه از میدان، رستاخیزی به پا شد،
... شاه به پیران فرمود: این غوغا چیست؟ به من راست بگو که آزرده‌خاطر م.
پیران پرهوش فراوان خندید و گفت: ای شهنشاه! به گوش (خود) شنیدی،

۲۰-۲

ud ān tahm spāhbed ī nēw zarēr kārzar ōwēn nēw kunēd ... (70)

سپاهبد تهمتن زریر دلاور کارزار چنان دلیرانه می‌کرد ...

جهانگیر و جخت، در دم بی سوار
یک‌صد ژ مردان، پری کارزار
نه او جاگه بزم، پا نیا نه ور
جوشا خروشا، دست و گاوسر (روایت الف، برگ ۱۷ ب)

Jahāngi:r wa řaxt, dar-dam bi su:wār
yak-sad ža mardān, pēřy kārzar
na a:w jāga-y bazm, pâ neyâ na war

اصل: نی.

ju:šâ xofu:šâ, dast wa gâwasar

جهانگیر در دم به‌تندی سوار شد (و) یک صد تن از مردان را برای کارزار (با خود برد)،
جهانگیر در آن جایگاه بزم پا درپیش نهاد (و) دست به گاوسر، جوشان و خروشان بود،

۲۱-۲

ud pas arjāsp ī xayōnān az kōf sar nigāh kunēd... (71)

ارجاسپ خدای خيون‌ها که از سر کوه نگاه می‌کرد ...

چون افراسیاب، نظاره کردش
شاه کینه‌جو، ارواح سپردش (روایت ب، ص ۲۱۸)

čo:n Afrāseyâb, nazâra kerd-eš
šāh-e kina-ju:, arwāh sepērd-eš

هنگامی که افراسیاب نظاره می‌کرد، (گویی آن) شاه کینه‌جو جان می‌سپرد،

۲۲-۲

... gōwēd kū az ašmā xayōnān kē šawēd abāg zarēr kōxšēd ān ī tahm spāhbed ī
nēw zarēr... (71)

گفت: از شما خيون‌ها کیست که شود با زریر کوشد و او را کشد، آن سپاهبد تهمتن و
دلاور را ...

شای افراسیاب، پلنگ طلب کرد
در دم حاضر بی، سجده^{۶۰} و شاه برد (روایت الف، برگ ۱۸ الف)

šây-Afrāseyâb, Palāņ talab kerd
dar-dam hâzer bi, suřda wa šāh berd

شای افراسیاب پلنگ را فرا خواند، او در دم حاضر شد و به شاه سجده برد.

۲۳-۲

... tā zarrstan ī man duxt pad zanīh awiš dahēm kē andar hamāg šahr ī xyōnān

اصل: سجده.

zan-ēw az ōy hučihrtar nēst (71) u-š andar hamāg šahr ī xyōnān bidaxš kunēm ... (72).

تا زرستان دخترم را به زنی به او دهم که در همه شهر خیون‌ها زن از او خوب‌چهرتر نیست، او را در همه شهر خیون‌ها بیدخش^{۶۱} کنم.

فرما جهانگیر، باوری و دست

مدروم نه پیت، توران^{۶۲} هرچه هست (روایت الف، برگ ۱۸ الف)

farmâ Jahângi:r, bâ-wari wa dast

ma-daru:m na pe:-t, Tu:rân har-čē hast

(افراسیاب) فرمود اگر جهانگیر را به دست بیاوری، هر چه را در توران هست به تو می‌دهم.

۲۴-۲

pas ān ī widrafš ī jādūg abar ō pāy ēstēd ud gōwēd kū man rāy asp zēn sāzēd tā man šawēm (73).

پس ویدرفش جادو به پای بریستاد و گفت: مرا اسب زین سازید تا شوم.

عرض کرد: شهنشاه! بنده فرمانم

هرچه بفرمای، قوچ قربانم (روایت الف، برگ ۱۸ الف)

'arz kerd šahanšāh!, banda-y farmân-em

har-čē be-farmây, qu:č-e qurbân-em

(پلنگ) عرض کرد: ای شهنشاه! بنده فرمانم، هر چه بفرمایی، من مانند قوچ قربانی‌ام،

۲۵-۲

ud asp zēn sāzēnd u-š wīdrafš ī jādug abar nišīnēd ... ud andar razm dwārēd ... (74).

و اسب زین ساختند و ویدرفش جادو برنشست ... و اندر رزمگاه شتافت ...

سجود برد و شاه، رو نه میدان کرد

^{۶۱} وزیر.

^{۶۲} اصل: طوران.

مابین میدان، بی و توز^{۶۳} [او] گرد (روایت الف، برگ ۱۸ الف)

sujūd berd wa šāh, fū na me:dân kerd

mâ-beyn-e me:dân, bi wa tu:z u gard

به شاه سجده برد و رو به میدان نهاد، میانه میدان را گرد و خاک فراگرفت.

در یادگار زریران، زریر به دست ویدرفش که از پشت به او حمله می‌کند کشته می‌شود و در پایان ویدرفش به دست بستور کشته می‌شود. صحنه نبرد زریر و بستور با ویدرفش در رزمنامه کنیزک دو بار تکرار می‌شود: (۱) جهانگیر، پلنگ (= ویدرفش) را گرفتار کرده، به سام نوجوان می‌سپارد و سام او را می‌کشد. (۲) فرامرز از نبرد با کوزیب (= ویدرفش) درمانده می‌شود، سام نوجوان به میدان می‌رود و کوزیب را می‌کشد. این نبرد به یادگار زریران نزدیک‌تر است.

IV. نبرد دوم (نبرد بستور و ویدرفش = نبرد سام و کوزیب)

۲۶-۲

pas bastwar asp frāz hilēd ud dušman zanēd tā ō pēš ī wištāsp šāh rasēd... (88)

پس بستور اسب براند و دشمن بکشت تا به پیش گشتاسپ‌شاه رسید ...

هورگیلا نه رزم، سپای کینه‌جو*

و لای باب و^{۶۴} عم، ویش آورد رو*

سجده بو ادب، و پدر بردش

نوه پیلتن، آفرین کردش (روایت الف، برگ ۲۵ ب).

hurgilâ na řazm, sepâ-y kina-ju:

wa lây bâb u 'am, we:š âwerd fū

sujda baw adab, wa pedar berd-eš

nawa-y Pilatan, âfare:n kerd-eš

^{۶۳} اصل: طوز.
^{۶۴} اصل: و ندارد.

(سام) از رزم سپاه کینه‌جو برگشت (و) به پیش پدر و عموی خود روی آورد،
نوه پیلتن از روی ادب به پدر سجده برد و آفرین کرد.

۲۷-۲

pas gōwēd Jāmâsp ī bidakš kû hilēd ēd rahig čē-š abar baxt ēstēd ud dušman
ōzanēd (90).

جاماسپ بیدخش گفت: هلید این کودک را چه بخت با اوست و دشمن کشد.

فلک قاپی خیر، نه رویش شکاوا (روایت الف، برگ ۱۸ الف)

falak qâp-e xe:r, na řü-š šekâwâ

فلک در خیر بر روی وی (= سام) گشوده است.

۲۸-۲

ud pas wištâsp šâh asp zēn framāyēd kardan u-š bastwar abar nišānēd... (91-2)

پس گشتاسپ شاه اسب زین فرمود کردن و بستور را بر آن نشاند . . .

فرامرز واتش: من نوه زالم

پیر عاجزم، افتاده‌حالم

سام نورسم، مکیانم پریت

به‌بر پیشکش، پری شاه‌ویت (روایت الف، برگ ۲۵ الف).

Ferâmarz wât-eš, men nawa-y Zâl-em

pir-e âjez-em, o:ftâda-hâl-em

Sâm-e nu:-řas-em, ma-kyânem peřy-t

ba-bar pe:ša-kaš, peřy šâh-e we:t

فرامرز گفت: من نوه زالم، پیر ناتوان و درمانده‌ام،

(اما) سام نورسم را به سویت می‌فرستم، (او را) برای شاه خودت پیشکش ببر.

۲۹-۲

pas bastwar asp frâz hilēd ud dušmen ōzanēd ud kârzâr ōwōn nēw kunēd čiyōn

zarēr ī ērân spâhbed kard (94)

پس بستور اسب براند و دشمن بکشت و کارزار چنان دلیرانه بکرد که زیر سپاهد ایران
می‌کرد.

سام یل^{۶۵} شنفت، دست و گاوسر

واتی بیستون، نوجا کرد گذر

کمند نه باهوش، چون گیو مهوش

دست برد پی کمند، سالار سرکش (روایت الف، برگ ۲۵ الف).

Sâm-e yal šenaft, dast wa gâwasar

wâti Be:setün, na:w jâ kerd guzar

Kamand na bâhu:-š, čo:n Giv-e mahwaš

dast berd pe: kamand, sâlâr-e sarkēš

سام یل شنید (و به‌راه افتاد) گرز گاوسر به دست، گویی (کوه) بیستون از آنجا گذر کرد،

چون گیو مهوش کمند در بازویش (بود و آن) سالار سرکش به سوی کمند دست برد.

۳۰-۲

ارجاسپ خدای خيون‌ها از سر کوه نگاه می‌کرد

pas arjâsp ī xyōnân xwadây az kōf sar nigâh kunēd (95)

شای افراسیاب، نگا کرد ژ دور (روایت الف، برگ ۲۵ ب)

šây-Afrâseyâb, negâh kerd ža dūr

شاه افراسیاب از دور نگاه کرد،

۳۱-۲

از شما خيون‌ها کیست که شود و با این کودک کوشد و او را کشد . . .

az ašmâ xyōnân kē ast kē šawēd abâg ān rahig kōxšēd u-š ōzanēd... (97)

رو کرد نه سپای، کشانی فغفور (روایت الف، برگ ۲۵ الف)

řu: kerd na sepâ-y, Kušâni Fayfūr

به سپاه کشانی و فغفور نگاه کرد (و گفت):

۳۲-۲

^{۶۵}اصل: یل، البته منظور کاتب لام بزرگ (Ī) است.

Sâm wât-eš yâ Rab!, nu:-řas su:wâr-em
wa nâz-parwarda, řüy kârazâr-em
be-yâwa wa dâd, na-bu:m xeřâlat
ba řeryâd-em řas, sâheb-'adâlat!

سام گفت: یا رب! نُورسُ سوآرم (و) به نازپروردگی در عرصه کارزارم،
به داد من برس، شرمنده نشوم، به فریادم رس، ای صاحب عدالت!

۳۵-۲

ud bastwar fraš az dast be abganēd ud az kantir ī xwēš tigr-ēw tigt-ēw stānēd ud
widrařš pad dil zanēd pad pušt be widārēd ud be ō zamīg abganēd (105).

بستور زوبین از دست بیفکند و از ترکش خویش تیری ستاند و ویدرفش را چنان به دل
بزد که از پشتش بگذشت و به زمین فرودآمد.

سرنگون کردش، نه میدان کار
آفرین کردن، شاه و شهریار
دانش به زمین داد، بو طور شیر مست
تا و کمرگاه، زمین کرد نشست
پیا بی نه زین، چون آذرگشسب^{۶۶}
نه میدان کار، پا^{۶۷} آورد نه پس
چون شیر شکار، دست بردش به سر
سرش کند ژ تن، ژ عرصه خطر (روایت الف، برگ ۲۵ ب)

sarnegün kerđ-eš, na me:dân-e kâr
âfare:n kerđen, šâh u šahreyâr
dâš ba zame:n dâ, baw to:r ře:r-e mast
tâ wa kamar-gâh, zame:n kerđ nešast
peyâ bi na zin, čo:n Azar-guřasb
na me:dân-e kâr, pâ âwērd na pas
čo:n ře:r-e řekâr, dast berđ-eš ba sar
sar-eš kand řa tan, řa 'arsa-y xatar

^{۶۶}اصل: آزرگشسب.
^{۶۷}اصل: پاه.

... چه اگر این کودک تا شب زنده ماند دیری نگذرد که از ما خيونها زنده هيچ باقى
نگذارد.

... ĉe agar tâ šab zīndag rahīg ēg nē dagr-zamān bawēd ka az amā xyōnān ēĉ
zīndag abāz be nē mānēd (98).

تا کی نشینی، دنیا بی خراب
ژ کردار سام، جرگم بی کباب (روایت الف، برگ ۲۵ الف)

tâ key neřini, dunyâ bi xerâb
řa kerđâr-e Sâm, řarg-em bi kabâb

تا کی می‌نشینی؟ دنیا خراب شد، از کردار سام جرگم کباب شد.

۳۳-۲

پس ویدرفش جادو به پای برایستاد و گفت: مرا اسب زین سازید تا شوم.
pas widrařš ī jādūg abar ō pây ēstād u-ř guft kû man rây asp zēn sâzēd tâ man
řawēm (99)

کوزیب خروشا، وینه نره شیر (روایت الف، برگ ۲۴ ب)

Ku:ze:b xořu:řa, we:na-y nafa-ře:r

کوزیب همانند شیر نر خروشید.

۳۴-۲

bastwar nigâh kunēd ud gōwēd kû druwand ī jādūg frař ō peř awar ĉē man
dārēm bārag azēr ī rān bē tāxtan nē dānēm ud man dārēm tigr andar kantigr bē
wistan nē dānēm... (101)

بستور نگاه کرد و گفت: بدکیش جادو از پیش بیا، چه من باره زریر زیر ران دارم، اما
تاختن ندانم؛ تیر اندر ترکش دارم، اما انداختن ندانم ...

سام واتش: یارب! نورس سوآرم
و نازپرورده، روی کارزارم
بیاوه و داد، نبوم خجالت

به فریادم رس، صاحب عدالت! (روایت الف، برگ ۲۵ الف).

(سام، کوزیب) را در میدان کارزار سرنگون کرد، شاه و شهریار بر وی آفرین کردند. بدان گونه شیر مست را بر زمین زد (که) زمین تا کمرگاه فرونشست، (سام) چون آذرگشسپ در میدان کارزار، از زمین پیاده شد، (بر زمین نشست) و پا را به پس کشید، چون شیر شکاری دستش را به بالای سر برد (و) در میدان خطر، سرش را از تن (جدا) کرد،

در رزمنامه کَنیزک، جهانگیر/ فرامرز و سام جایگزین زیر و بستور شده‌اند. در رویکرد آیینی یادگار زریر، زریر به شهادت می‌رسد، اما در رویکرد حماسی رزمنامه کَنیزک، جهانگیر/ فرامرز زنده می‌ماند.

۷. گریختن پادشاه دشمن

۳۶-۲

در پایان یادگار زریران، ارجاسپ در حالی که اندام‌هایی از بدن وی بریده شده به کشور خودش بازگردانده می‌شود، اما در رزمنامه کَنیزک، اندام‌های ارجاسپ به تاج افراسیاب دگرگون شده است:

ēg nē dagr zamān bawēd ka az awēšān xyōnān ēč zīndag abāz be nē mānēd bē ān ī ēk arjāsp ī xyōnān xwadāy (112) ud ōy yal spandyād gīrēd u-š dast-ēw ud pāy-ēw ud gōš-ēw brīnēd u-š pad brīdag dumb xar-ēw abāz ō šahr ī xwēš frēstēd (113).

دیری نگذشت که از خيون‌ها هیچ‌کس زنده باقی نماند، مگر یکی ارجاسپ خدای آنها. او را اسفندیار یل گرفت، دستی و پایی و گوش‌اش را برید، چشمی‌اش را به آتش سوخت، به خری بریده‌دم به شهر خویش باز فرستاد.

شکست دان و بخت، شاه افراسیاب
پیران ویسه، گریزا به‌تاب
ماچینی شکست، چینی بی فرار
تورانی تمام، کریا تار [او] مار
تور نه فراری، گریزا به‌تاب
بیژن کفت نه‌شون، شای افراسیاب
هوا دا پریش، سرحلقه کمند

تاج [او] ژاژپر، آوردش نه بند
برچی ژ دستش، و صد مکر [او] فن
تاجش من و جا، بور هنرمن (روایت الف، برگ ۴۴ الف)

šekast dān wa baxt, šāh-Afrāseyāb
Pirān-e We:sa, gure:zā ba-tāb
Mačini šekast, Čini bi fērār
Tu:rāni tamām, keryā târ u mār
Tu:r na fērār bi, gure:zā ba-tāb
Be:žan kaft na-šūn, šāy-Afrāseyāh
hawā dā pefy, sar-halqa-y kamand
tāj u žāža-pař, āwērd-eš na band
bar či ža dast-eš, wa sad makr u fan
šamsā-y Maγrebi, fērār bi fērār

شاه افراسیاب را به بخت شکست دادند (و) پیران ویسه به‌تاب گریخت، ماچینی شکست (خورد)، چینی فراری شد، تمام تورانیان تار و مار شدند، تور (= افراسیاب) در فرار (بود) به‌تاب گریخت، بیژن در پی شاه افراسیاب افتاد، سر حلقه کمند را برایش پرتاب کرد (و) تاج (و) ژاژپر را به بند آورد، (افراسیاب) با صد نیرنگ و فن از دستش گریخت (اما) تاج آن ببر هنرمند برجای ماند.

۳. یادگار زریران و چند نمونه از دیگر حماسه‌های گورانی

گذشته از همسانی‌های یادگار زریران با رزمنامه کَنیزک، همسانی‌های مهم دیگری نیز بین یادگار زریران و دیگر داستان‌های حماسی گورانی دیده می‌شود که به چند نمونه آنها اشاره می‌کنیم:

VI. فراخواندن مردم برای جنگ (جارزدن زریر = جارزدن طوس)

۱-۳

ud pas wištāsp šāh ō zarēr ī brād framān dād kū pad garān bašn kōf ī borz ātaxš framāy kardan (23). šahr azd kun ud bayaspān azd kun kū bē moymard kē āb u ataxš ī wahrām yazēnd ud parhēzēnd ēnyā az dah sāl tā haštād sālag ēč mard pad

xānag ī xwēš bē ma pāyēd (24).

پس گشتاسپ‌شاه به زریر برادرش فرمان داد که بر فراز کوه‌ها آتش فرمای کردن. شهر آگاه کن و پیک‌ها آگاه کن که جز مغ‌مردان که آب و آتش بهرام ستایند و پاس دارند، از ده ساله تا هشتاد ساله هیچ مرد به خانه خویش به‌مپاید.

طوس فرما کسی، نمانو نه شار
ژ ایرانیان، افتاده بیمار
منادی کردن، یک تن ایرانی
نمانو نه جا، نوۀ کیانی
کس نمند و شار، شور کینه‌جو
تمامی پی رزم، توران کردن رُو
(جنگنامه رستم و زنون ← هفت‌لشکر گورانی، برگ ۱۲۵ الف)

Tu:s farmâ, kas-e:, na-mâno: na šâr
ža E:râneyân, o:ftâda-y be:mâr
munâdi kerdēn, yak tan E:râni
na-mâno: na jâ, nawa-y kayâni
kas na-mand wa šâr, šu:r-e kina-ju:
tamâmi pe: řazm, Tu:rân kerdēn řü

طوس فرمود: کسی از ایرانیان (حتی) افتاده بیمار در شهر نماند،
منادی کردند: یک تن ایرانی (و) نوۀ کیانی بر جای نماند.
کسی در شهر نماند، شور کینه‌جو (پی بر پا بود)، تمامی پی رزم توران روی کردند.

VII. از آمدن پیک تا فراخواندن مردم

۲-۳

روایت دیگری از بندهای ۲-۲ تا ۱۴-۲ در حماسهٔ برزو و فولادوند گورانی در صفحات ۱۵۲-۱۵۳ آمده است. این بندها که مهمترین قسمت رزمنامهٔ کنیزک است، در بسیاری موارد مانند کاربرد معنایی واژگان و مضمونها دقیقاً با یادگار زریران همسان است. آمدن پیک، خشم‌گرفتن پادشاه، فراخوان و تهدید شاه و به راه افتادن سپاه مضامین یکسان رزمنامه و یادگار زریران هستند. این همسانی میان دو متن شگفت‌انگیز است. گویی

این بندها از یادگار زریران دقیقاً در رزمنامه به زبان گورانی ترجمه شده است. نکتهٔ مهم آن است که این بندها از یادگار زریران با این جزئیات در روایت‌های طبری، بلعمی، دقیقی و ثعالبی نیامده است که خود نشان‌دهندهٔ پیوند تنگاتنگ رزمنامه با یادگار است. بندهای ۲۴-۲۵ یادگار زریران که با این بندها در رزمنامه و برزو و فولادوند برابر است، نشان‌دهندهٔ انتقال ادبیات پارتی به ادبیات گورانی در غرب کشور است:

عریضهٔ فرهاد، و شاه بی ظاهر
شاه کیخسرو، نه تخت گرد آگر
شاه چی و غضب، رو کردش و زال
چطور مبو ای کار، پیر پرکمال
وی طور افراسیوا، ویران کردن
و یاد ناچود، تا روز مردن
اسیر بی حد، غارت بی شمار
ولات ایران، کردن نگون سار
نه دست شاه تور، هم روزگار
یقه کیانی، دری تا و خوار
زال وات فداد بام، هیچ مبو غمگین
گشت رضای ویشن، جهان آفرین
اینه گشت کردار، بازار ویشن
اندیش ندارود، پرواش و کیشن
قاصد روان کر، پی مازندران
خوردار بکن، تمام فرزندان
ساکه اید شنفت، شاه کیخسرو
طلب کرد و پیش، منشیان و دو
بنویسه رستم!، نوۀ زال سام!
باش بالادست، بگلران تمام!
... باور چنی ویت، تمام فرزندان
و تاو و تعجیل، رو کر پی ایران

'ari:za-y Farhâd, wa šâh bi zâher
šâh-Kayxusra:w, na taxt gerd âger

šâh čī wa qazab, rû kerdeš wa Zâl
 četo:r ma-bu: ī kâr, pir-e peř-kamâl
 we:-to:r Afrâsyâw, we:rân kerden
 wa yâd nâ-ču:d, tâ rûz-e merden
 asi:r-e be:-had, qârat be:-šemâr
 welât-e E:rân, kerden negünsâr
 na dast šâh-e Tu:r, ham rûzegâr
 yaqa-y kayâni, deři tâ wa xwâr
 Zâl wât fedâd bâm!, hüyč ma-bu: qamge:n
 gešt řezây we:š-en, Jahân-âfare:n
 e:na gešt kerdâr, bâzâr-e we:š-en
 ande:š na-dâru:d, parwâ-š wa kiš-en
 qâsed řawân kar, pe: Mâzendarân
 xawar-dâr be-kan, tamâm farzandân
 sâ-ke e:d šenaf, šâh-Kayxusra:w
 talab kerd wa pe:š, munšiyân wa da:w
 be-nüsa Rustam, nawa-y Zâl-e Sâm!
 bâš-e bâlâ-dast, baglarân tamâm!
 ... bâwar čani we:t, tamâm farzandân
 wa tâw u taĵi:l, rû kar pe: E:rân

نامهٔ فرهاد بر شاه آشکار شد، شاه کیخسرو در روی تخت آتش گرفت،
 شاه خشمگین شد، به زال رویکرد: ای پیر پرکمال! این کار چگونه می‌شود،
 این گونه که افراسیاب (ایران را) ویران کردند، تا روز مردن از یاد نمی‌رود،
 اسیر بی‌اندازه، غارت بی‌شمار، شهرهای ایران را نگون‌سار کردند.
 زال گفت: فدایت شوم! هیچ غمگین مشو، (اینها) همه رضای خود جهان‌آفرین است،
 اینها (همه) کردار بازار خودش است، (از کسی) اندیشه‌ای ندارد، پروایش از کیست؟
 پیکی به‌سوی مازندران روان کن (تا) تمام فرزندان را خبردار کند.
 همین که شاه کیخسرو شنید، به‌تندی منشیان را به‌پیش فرا خواند.
 (گفت) بنویس: ای رستم! نوهٔ زال سام! بهترین بالادست تمام بزرگان!

... تمام فرزندان را با خودت بیاور، به‌تاب و تندی به‌سوی ایران روی کن.

VIII. پیشگویی جاماسپ

۳-۳

pas gōwēd jāmāsp ī bidaxš kû ōy weh kē az mādar nē zād ayāb ka zād murd
 ayāb az rahī ō paymān nē mad (45) fradāg rōz ka pahikōbēnd nēw ud warāz
 pad warāz was mād abē puhr ud was <puhr> abē pid ud was pid abē puhr
 ud was brād abē brād ud was zan <ī> šōymand abē šōy bawēnd (46) was
 āyēnd bārag ī ērānagān kē wišād arwand rawēnd andar ān xyōnān xwadāy
 xwāhēnd ud nē windād (47) ōy weh kē nē wēnād ān widrafs ī jādūg kē āyēd
 ud razm tābēd ud wināh kunēd ud ōzanēd tahm spāhbed <ī nēw> zarēr ī tō
 brād u-š bārag bē barēnd ān syā ī āhanēn sumb ī zarēr bārag ud ōy <weh kē
 nē wēnēd ān> nām xwāst ī hazārān kē āyēd ud razm tābēd ud wināh kunēd
 ud ōzanēd ān pādhusraw ī ardā ī māzdsnān ī tō brād u-š bārag-iz bē barēnd
 ān zarrēn grī-kaft ōy <weh kē nē wēnēd ān> wīdrafs ī jādūg kē āyēd ud razm
 tābēd ud wināh kunēd ud ōzanēd ān frašāward ī tō pus ī tā zād pad nēm
 nēzag dra<h> nāy ud tō-iz abārīg frazandān dōsttar (48) ud az pus tā brād
 wīst ud sē murd bawēnd (49).

آن‌گاه جاماسپ بیدخش گفت: او به‌ آن‌که از مادر نژاد، یا که چون زاد بمرد، یا از کودکی
 به بزرگی نرسید. فردا که بکوبند نیوان به نیوان و گرازان به گرازان، بس مادر بی‌پسر و
 بس پسر بی‌پدر، بس برادر بی‌برادر و بس زن شوی‌مند بی‌شوی شوند. بس بارهٔ ایرانیان
 سرگردان و پرشتاب آیند و روند، در میان خیون‌ها خدایشان را خواهند و نیابند. او به‌ آن‌که
 نبیند آن ویدرفش جادو را، که آید و رزم تابد و گناه کند، و کشد سپاهبد تهمتن زریز
 دلاور برادرت را؛ و باره‌اش را ببرد آن سیاه آهنین سم را. او به‌ آن‌که نبیند آن نامخواست
 هزاران را، که آید و رزم تابد و گناه کند، و کشد پادخسرو، مؤمن مزداپرستان را، که
 توراست برادر؛ بارهٔ او نیز برند آن زرین لگام را. او به‌ آن‌که نبیند آن نامخواست هزاران را، که
 [دگر باره] آید و رزم تابد و گناه کند، و کشد فرشاورد پسرت را، که تا زاد نیم‌نیزه قامتش
 بود، و تو راست از دیگر فرزندان دوست‌تر. از پسر تا برادر بیست‌وسه تن هلاک شوند.

جاماسپ در پادشاهی لهراسپ هفت‌لشکر گورانی (برگ ۳۵۸ ب- ۳۵۹ الف) که با نام

منجم و رمال شناخته می‌شود بارها پیشگویی می‌کند، اما مهم‌ترین پیشگویی او آن است که از زبان فرامرز به همسرش بیان شده است:

اوسا ژو دما، فرامرز شیر
کردش نصیحت، بانوی بی‌نظیر
واتش امانت، مدروم و تو
مکر فراموش، هر شو تا و رُو⁺
دُمای⁺ لهراسب، شاه نامدار
اوسا [گشتاسب]^{۶۸}، میو نه‌روی کار
فرزندی ژ او، میو آشکار
نامش منیرون، و اسفندیار
او چنی رستم، مکی داوای جنگ
اوقات رستم، ماورو به تنگ
آخر ژ گردش، گردان گردون
او اسفندیار، مکرو نگون
و حکم بی‌چون، بینای کردگار
رستم مکشوت، او اسفندیار
ایمه [او] کیانی، عداوت مَبُو⁺
رستم فوت مَبُو، ژ دُنیا⁺ مچو
یکی بهمن‌نام، ژ اسفندیار
ممانو ژ دون، دُنیا⁺ روزگار
چند مدت طفلن، ژ دور دُنیا
آخر سرانجام، او مَبوت به شاه
او چنی ایمه، جنگ مکی بی‌شو
داوا مکرو، پی هون بابو
داوا مکریم، چند مدت تمام
من کشته مکی، که او بهمن‌نام
ژ اولادمان، کس نمه‌مانو
بلی فرزندی، حق مدی و تو

^{۶۸}متن: ارجاسب. ظاهراً اشتباه راوی یا کاتب است.

نامش بنیره، و آذربرزین
روانش بکر، پی ایران‌زمین
وی شمشیر ویم، داوا بنمانو
هر وی شمشیره، حقم بستانو
منجم واتن، و قول کتاو
او فرزند ژ تو، مَبوت به حساو
او هم مستانو، حق من یکسر
امانت ایدن، فراموش مکر

a:wsâ ža:w dumâ, Ferâmarz-e še:r
kerdeš nase:hat, bânu:y be:-naze:r
wât-eš amânat, madaru:m wa to:
ma-kar farâmu:š, har ša:w tâ wa řu:
dumây Lo:hrâsb, šâh-e nâmadâr
a:wsâ Guštâsb, ma-bu: na řüy kâr
farzand-e: ža a:w, mabu: âšekâr
nâm-eš ma-ne:řu:n, wa Esfandeyâr
a:w čani Rustam, ma-kay dâwây jaŋ
a:wqât-e Rustam, mâ-wařu: ba taŋ
âxer ža gardeš, gardân-e gardiün
a:w Esfandeyâr, ma-kařu: neğiün
wa hukm be:-čo:n, binây kardagâr
Rustam ma-kuřu:t, a:w Esfandeyâr
ima w kayâni, 'adâwat ma-bu:
Rustam fa:wt ma-bu:., ža duniyâ ma-ču:
yak-e: Bahman-nâm, ža Esfandeyâr
ma-mâno: ža dïün, duniyây řüzegâr
čand mudat tefl-en, ža da:wr-e duniyâh
âxer saranjâm, a:w ma-bu:t ba šâh
a:w čani ima, jaŋ ma-kay be-řu:
dâwâ ma-karu:., pe: hün-e bâbu:

dâwâ ma-karim, čand mudat tamâm
 men kušta ma-kay, ke a:w Bahman-nâm
 ža a:włâd-emân, kas ne-ma-mânu:
 bale: farzande:, Haq ma-day wa to:
 nâm-eš be-ne:ra, wa Âzarbarze:n
 řawân-eš be-kar, pe: E:rân-zame:n
 we: šamše:r-e we:m, dâwâ be-nmânu:
 har we: šamše:r-a, haq-em be-stânu:
 Munajem wâten, wa qa:wł-e katâw
 a:w farzand ža to:, ma-bu:t ba hasâw
 a:w ham ma-stâno:, haq-e men yak-sar
 amânat e:d-en, farâmu:š ma-kar

آن گاه پس از آن، فرامرز شیر، بانوی بی نظیر را نصیحت کرد:
 به او گفت: امانتی به تو می سپارم، هر شب تا به روز (آن را) فراموش مکن.
 پس از لهراسب، شاه نامدار، آن گاه گشتاسب بر روی کار می آید،
 فرزندی از وی آشکار می شود، نامش را اسفندیار می گذارند.
 او با رستم خواهان جنگ می شود، روزگار رستم را به تنگ می آورد.
 سرانجام از گردش گردان گردون، او اسفندیار را سرنگون می کند،
 به حکم کردگار بینای بی چون، رستم آن اسفندیار را می کشد.
 (بین) ما و کیانی دشمنی روی می دهد، رستم فوت می شود (و) از دنیا می رود.
 یکی بهمن نام از اسفندیار، از دنیای دون روزگار، (بر جای) می ماند.
 در دور دنیا چند مدتی کودک است، در پایان و سرانجام او شاه می شود.
 او با ما بیاندازه جنگ می کند، پی خون پدرش جنگ می کند،
 چند مدتی تمام جنگ می کنیم، او که بهمن نام است، مرا می کشد.
 از فرزندانمان کسی نمی ماند، اما خداوند فرزندی به تو می دهد،
 نامش را آذربیزین بگذار، او را به سوی ایران زمین روانه کن،
 با شمشیر خودم جنگ کند، با همین شمشیر حقم را بستاند.
 منجم (= جاماسب) به نقل از کتاب گفتند: آن فرزند از تو (= فرامرز) به شمار می آید،
 او هم حق مرا به تمامی می ستاند، امانت این است، فراموش مکن.
 بهروشنی آشکار است که شخصیت های گشتاسپی یادگار زیران در انتقال به حماسه های

گورانی جای خود را به شخصیت های خانواده رستم داده اند و در پیشگویی جاماسب نیز
 این رویکرد دیده می شود.

IV. افتادن پادشاه (گشتاسب / کیخسرو) از تخت

۱-۴-۳

pas wištâsp šâh ka-š ân saxwan âšnud az parwângâh ô zamīg ôbast (50) ...
 pas ân yal ī spandyād kē šawēd ud gōwēd kû agar ašmâ bayân sahed az ên xāk
 abar āxēzēd ud abâz ô kay gâh nišīnēd čē man fardâg rōz šawēm pad xwarrah
 ī ohrmazd bay ud dēn ī māzdēsnan ud gyân ī ašmâ bayân sōgand xwarēm kû
 zīndag xyōn ēč be nē hilēm az ân razm (61) pas wištâsp šâh abar āxēzēd ud abâz
 ô kay gâh nišīnēd... (62).

گشتاسب شاه که آن سخن شنود از تخت گاه به زمین افتاد. پس آن یل نیواسفندیار
 نزدیک شد و گفت: اگر شما بغان صلاح بینید از این خاک برخیزید و باز به تخت کیان
 نشینید، چه من فردا شوم و به فر اورمزد و دین مزدپرستی و جان شما بغان سوگند
 خورم که از آن رزم خیون زنده هیچ باقی نگذارم. پس گشتاسب شاه برخیزید و باز به
 تخت کیان نشست ...

شاه کیخسرو، خور بی و کار
 یقه کیانی، دری تا به وار
 نه تخت شاهی، ویش وست و خوار
 هریرزا او رستم، او شیر شکار
 گردش زیر بال، شای بلند اختر
 دوباره نیاش، نه روی تخت زر
 عرض کرد فدات بام، خسرو لال پوش
 وی شین [او] زاری، ساعتی بدر گوش
 انشالله ویم چنی، شای کیوان شکو
 سوار بوم نه پشت، رخس میدان جو
 نه سپای دیوان، برآرم دمار

^{۴۹} برزو و فولادوند (به زبان گورانی)، رونوشت اسدالله
 صفری (کتابخانه دانشگاه رازی کرمانشاه، شماره ثبت
 ۲۹۱۹۳، ۱۳۸۰، ۱۳۹۰).

šâh Kay-xusra:w, xawar bi wa kâr
yaqa-y kayâni, deñi tâ ba wâr
na taxt-e šâhi, we:š wast wa xwâr
hure:zâ a:w Rustam, a:w še:r-e šekâr
gerdeš ze:r-e bâl, šây buland-axtar
do:bâra neyâ-š, na füy taxt-e zař
'arz kerd fedât bâm!, Xusra:w-e lâf-pu:š
we: šin u zâri, sâ'at-e: badar gu:š
enšâ-lâ we:m čani, šây Kaywân-šuku:
suwâr bu:m wa pešt, Raxš-e me:dân-ju:
na sepây de:wân, bar-ârem damâr
de:wân kam wa band, wâta-y rüzegâr

شاه کیخسرو از رویدادها آگاهی یافت (و) گریبان کیانی را تا به پایین درید،
(و) از تخت شاهی خودش را به پایین انداخت. رستم، آن شیر شکار بر پای خاست،
زیر دست و بازوی شاه بلنداختر را گرفت (و) دوباره بر روی تخت زر گذاشت.
عرض کرد: فدایت شوم! خسرو لعل‌پوش! با این شیون و زاری، ساعتی (هم) گوش کنید،
انشاءالله خودم با شاه کیوان‌شکوه، در پشت رخس میدان جو سوار می‌شوم،
دمار از سپاه دیوان برمی‌آورم، دیوان را در بند می‌کنم (و) داستانی (برای) روزگار (به)
یادگار می‌گذارم).

در این بخش کیخسرو و رستم جایگزین گشتاسپ و اسفندیار شده‌اند.

X. بخشیدن دختر

۵-۳

... duxt pad zanih awiš dahēm kē andar hamag šahr ī xayōnān zan-ēw az ōy
hučihhtar nēst (71)
... دخترم را به زنی به او دهم که در همه شهر خیون‌ها زن از او خوب‌چهرتر نیست.

^{۷۰}برزو و فولادوند، ۱۷۳.

یک دختر داروم، وینه قرص خور
مبخشوم و تو، ای شیر سرور^{۷۰}

yak do:xtar dâru:m, wēna-y qors-e xwar
ma-baxšu:m wa to:, ey šēr-e sarwar

یک دختری همانند قرص خورشید دارم، آن را به تو می‌بخشم ای شیر سرور.

XI. به دندان کار برآوردن

۶-۳

...garāmīgkard ī jāmāsp pus drafš ī pērōzān pad dandān dārēd ud pad dō dast
kārzār kunēd (106).

... گرامی‌کرد پسر جاماسپ درفش پیروزان به دندان داشت و با دست کارزار
می‌کرد.

رستم وات یاران! سرم فداتان
نجات بدرین، بندی نه زندان
رستم رو نیا، چنی جهاندار
آما و نزدیک، بندیان تار
پیا بین چه زین، شیران پرزور
برین و همدا، زنجیر تیمور
جهاندار شیر، چون بور دمان
زنجیر بهرام، بری و دندان^{۷۱}

Rustam wât yârân!, sar-em fedâ-tân
nejât badarin, bandi na zendân
Rustam fû neyâ, čani Jahândâr
âmâ wa nazde:k, bandeyân-e târ

^{۷۰}رستم و زردهنگ (به زبان گورانی)، رونوشت اسدالله صفری (کتابخانه دانشگاه رازی کرمانشاه، ۱۳۷۹)، ۳۴.
^{۷۱}رستم و زردهنگ (به زبان گورانی)، رونوشت اسدالله صفری (کتابخانه دانشگاه رازی کرمانشاه، ۱۳۷۹)، ۳۴.

peyâ bin ça zin, še:rân-e peŕ-zu:r
 beŕin wa hamdâ, zanje:r-e Te:mu:r
 Jahândâr-e še:r, čo:n bawr-e damân
 zanje:r-e Bahrâm, beŕi wa dēndân

رستم گفت: یاران! سرم فدایتان! بندیان را از زندان نجات دهید.
 رستم با جهاندار روی به راه نهاد (و) به نزدیک بندیان (زندان) تار نهاد.
 شیران پرزور از اسب پیاده شدند (و) زنجیر تیمور را به یکباره بریدند.
 جهاندار شیر همانند ببر دمان زنجیر بهرام را با دندان بُرید.

۴. دریافت

رزمنامه کنیزک به همراه چند قطعه از حماسه‌های گورانی پس از بازشناسی و بازسازی‌های جزئی، روایتی از یادگار زیران با دگردیسی نام‌هاست. ساختار نمایشی، چارچوب داستانی و سیر رویدادها، با اختلافات جزئی، در هر دو روایت پهلوی و گورانی یکسان است و در نام شخصیت‌های داستان اختلاف وجود دارد؛ گشتاسپ به کیخسرو، ارجاسپ به افراسیاب، زریر به جهانگیر و فرامرز، بستور کودک به سام نوجوان، اسفندیار به رستم و خانواده گشتاسپ به خانواده رستم دگرگونی یافته‌اند. با این رویکرد خلاصه داستان در هر دو روایت چنین است:

ارجاسپ/ افراسیاب با دو ده‌هزار/ دو نصد هزار سپاهی به ایران می‌آید. گشتاسپ/ کیخسرو پیکری را که نامه‌ای آورده می‌پذیرد. ابرسام دبیر/ کیومرث منشی نامه را برای شاه می‌خواند. شاه با شنیدن مضمون نامه خشمگین می‌شود. زریر/ زال با دیدن آشفتگی شاه پیشنهاد می‌کند نامه را پاسخ دهد. شاه دستور می‌دهد تا جار بزنند/ نامه بنویسند که هیچ‌کس حتی کودکان ده ساله/ شش و ده ساله تا مردان هشتاد ساله/ کهن سالان در خانه نمانند و با دار و دسته خود برای جنگ حاضر شوند؛ زیرا هرکس که نیاید به دار آویخته می‌شود/ سرش را از دست می‌دهد. مردم دسته‌دسته با صدای تنبک و نای/ دهل به درگاه می‌آیند. کاروان به راه می‌افتد، گرد و غبار آن ماه و خورشید را می‌پوشاند و بانگ سپاه و هیاهوی میدان به آسمان و دوزخ/ پرده زمین می‌رسد. جاماسپ آینده و مرگ فرزندان گشتاسپ/ رستم را پیشگویی می‌کند. گشتاسپ/ کیخسرو با شنیدن رویدادهای جنگ از تخت بر زمین می‌افتد. اسفندیار/ رستم، گشتاسپ/ کیخسرو را دوباره بر روی تخت باز می‌گرداند.

نبرد آغاز می‌شود. ارجاسپ/ افراسیاب میدان نبرد را نظاره می‌کند. زریر/ جهانگیر مردانه کارزار می‌کند. ارجاسپ/ افراسیاب می‌گوید: هرکس زریر/ جهانگیر را بکشد دخترم و وزیری/ دخترم و هرچه را بخواهد به او می‌دهم. ویدرفش/ پلنگ به میدان می‌رود... بستور/ سام از پی پدر/ عمو به نبرد می‌رود... بستور/ سام از میدان برمی‌گردد. گشتاسپ/ فرامرز دوباره بستور کودک/ سام نوجوان را چون بر بخت است/ در خیر بر رویش گشوده شده، به میدان می‌فرستد. بستور/ سام دلیرانه کارزار می‌کند. ارجاسپ/ افراسیاب به رزمگاه می‌نگرد و رو به سپاه می‌گوید: این کودک/ نوجوان ما را به تنگ آورده‌است. ویدرفش/ کوزیب بر پای خاسته و به میدان نبرد می‌رود. بستور/ سام به ناآزمودگی خود در رزم اشاره می‌کند، اما سرانجام ویدرفش/ کوزیب را می‌کشد. اسفندیار و گرامی‌کرد/ رستم و جهاندار نیز در حال نبرد هستند. گرامی‌کرد/ جهاندار درفش شاهی/ زنجیر تیمور را با دندان برمی‌دارد/ می‌بُرد. و در پایان ارجاسپ/ افراسیاب با ستاندن یک دست و پایش/ تاجش توسط اسفندیار/ بیژن به کشور خویش بازمی‌گردد.

Editor-in-Chief
Mohamad Tavakoli-Targhi

Senior Editors
Kathryn Babayan
Homa Katouzian

Editorial Fellow
Vahid Tolooci

Production Coordinator
Parisa Yazdanjoo

Editorial Board
Rula J. Abisaab
Ervand Abrahamian
Abbas Amanat
Victoria Arakelova
Said Amir Arjomand
Daryoush Ashouri
Touraj Atabaki
Kathryn Babayan
Asef Bayat

Behrooz Ghamari-Tabrizi
Nile Green
Syed Akhtar Husain
Jennifer L. Jenkins
Ahmad Karimi-Hakkak
Homa Katouzian
Farzaneh Milani
Valentine M. Moghadam
Hamid Naficy
Parvaneh Pourshariati
M. Rahim Shayegan
Kamran Talattof
Mohamad Tavakoli-Targhi

Book Review Editors
Ahmad Hashemi
Victoria Tahmasebi
Firouzeh Qandehari
Hamid Rezaei Yazdi

Layout and Design
Parisa Yazdanjoo

Cover Design
Majid Abbasi

Volume 2, Number 1, Spring 2017

IRAN NAMAG

A Quarterly of
Iranian Studies

Iran Namag is a quarterly of Iranian Studies dedicated to the publication of original research in all fields of the Humanities and Social Sciences. Based at the University of Toronto, *Iran Namag* is edited by Professor Mohamad Tavakoli-Targhi.

As a bilingual quarterly, *Iran Namag* accepts articles for review in Persian and English. It is dedicated to timely review and the publication of peer-reviewed and accepted articles. *Iran Namag* encourages its contributors to be explicit and generous in acknowledging their intellectual debts to other scholars through commensurate citations.

In concord with an "article-based" publishing model, *Iran Namag* will make available online all accepted articles before the scheduled time of publication. A great benefit of this model is the timely dissemination of new research and scholarship to the readers of *Iran Namag*.

Requests for permission to reprint more than short quotations should be addressed to the Editor-in-Chief. All contributions and correspondence should be addressed to:

Editor-in-Chief, *Iran Namag*
Mohamad Tavakoli-Targhi
Department of Near and
Middle Eastern Civilizations
University of Toronto
4 Bancroft Avenue
Toronto, ON M5S 1C1
Phone: +1-416-978-2413
Fax: +1-416-978-3305
<http://irannamag.org>
m.tavakoli@utoronto.ca



Table of Contents

Iran Namag: A Bilingual Quarterly of Iranian Studies
Volume 2, Number 1 (Spring 2017)

English Verso

- The Rhetoric and Performance of the Trickster Nasreddin
Janet Afary & Kamran Afary II
- The Perfect Human in Modern Iranian Shi'ism: Murtaḍā Muṭahhari's
'Irfān-Oriented Conception of the Ideal Human Being
Fitzroy Morrissey XXX
- Of the Sins of Khalil Maleki
Homa Katouzian L
- Towards a History of Iran's Baha'i Community during the Reign of
Mohammad Reza Shah, 1941-1979
Mina Yazdani LXVI

Persian Recto

- From Appearance to Character: A Exploration of Sexual and Gender
Conceptions in Safavid Physiognomy
Behzad Karimi 2
- A Glance at the Creativity of Firdawsi: "Ant" in the *Shahnameh*
Mahmoud Fazeli-Birjandi 28
- Iranian Ideas in Farabi's Philosophy
Hooshang Shokri 44
- Richard Frye's Narrative of Iranian Cultural Continuity
Halimeh Jafarpoor & Mohsen Massumi 62
- Towards a Sociology of Technology Transfer and Reception:
The Case of Abbas Mirza Qajar's Military Reform
Yasser Khoshnevis 76
- Critical Child: An Examination of the "Reader" in
Ali Ashraf Darvishian's *Our School's Wall Newspaper*
Jafar Mirzaee & Neda Akbari 110
- Zarir Memorial (Yadegar-e Zariran) and the Maiden's Battle*
Chronicle (Razmnameh-'i Kanizak)
Arash Akbari Mafakher 130